مجلس هفتم

معرفت خداوند تنها تکیه‌گاه انسان در نجات از نفس امّاره

أعوذ باللَه مِنَ الشّیطانِ الرّجیم

بِسم اللَه الرّحمٰنِ الرّحیمِ

و صَلَّی اللَه عَلیٰ محمّد و آلهِ الطّاهِرینَ

و لَعنَةُ اللَه عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ

## تکیه‌گاه انسان در نجات فقط خداوند است؛ نه عمل صالحش

لَستُ أتَّکِلُ فی النَّجاةِ مِن عِقابِکَ علیٰ أعمالِنا؛ بَل بفَضلِکَ علَینا، لِأنّکَ أهلُ التّقوَیٰ و أهلُ المَغفرةِ، تُبدِئُ بِالإحسانِ نِعَمًا و تَعفُو عنِ الذَّنبِ کَرَمًا. فما نَدری ما نَشکُرُ: أ جَمیلَ ما تَنشُرُ أم قَبیحَ ما تَستُرُ أم عَظیمَ ما أبلَیتَ و أولَیتَ أم کَثیرَ ما مِنهُ نَجَّیتَ و عافَیتَ؟

«خدای من، من این‌طور نیستم که اتّکال کنم، اعتماد کنم و تکیه کنم در نجات و رستگاری و رهایی از عذاب تو، بر اعمالی که می‌کنم؛ بلکه اتّکال من در نجات، به فضل توست بر ما، چون تو اهل تقوا و اهل مغفرتی.»

 یک‌وقت انسان برای رهایی خود اتّکال می‌کند و اعتماد می‌کند به اعمالی که بجا آورده است، در این‌صورت باید ببینیم که اعتماد و اتّکال صحیح است یا نه؟!

 اوّلاً تمام اعمال صالحه‌ای که انسان بجا آورده است ـ اعمال سیّئه که هیچ ـ از ناحیۀ خدا و توفیق خدا بوده و اگر او اراده نمی‌کرد، انسان موفّق به عمل خیر هم نمی‌شد، پس احسانی است که از ناحیۀ او شامل حال انسان شده و انسان موفّق به عمل خیر شده است. و از همۀ اینها گذشته، حالا شما فرض کنید که انسان تمام اعمال خیر را هم انجام داد، تازه آن مقداری که لیاقت پروردگار باشد انجام نداده و آن مقداری که سزاوار مقام ربوبیّت اوست، انسان در مقام عبودیّت عمل نکرده است، و لذا تمام نفوس در وجدان خود شرمندگی دارند؛ و این دلالت می‌کند بر اینکه حقّ خدا آن‌طور که باید و شاید اداء نشده و مردم به آن حقّ نرسیده‌اند، و الاّ شکستگی در بین آنها نبود.

 از اینها گذشته، در مقابل اعمال حسنه‌ای که انسان دارد، اعمال سیّئه و اعمال بد هم دارد؛ و اگر پروردگار علیّ‌أعلیٰ بخواهد انسان را بر یکی از آن اعمال بد بگیرد و مؤاخذه کند، آن‌وقت انسان با کدام برهان و دلیلی می‌تواند خدا را محکوم کند که: برای تو چنین حقّی نیست؟! بلکه:

لَکَ الحُجّةُ علَیَّ فی جمیعِ ذَلِکَ، و لا حُجّةَ لی فی ما جَریٰ علَیَّ فیهِ قَضائُکَ و ألزَمَنی حُکمُکَ و بَلائُکَ؛[[1]](#footnote-1)

 حجّت با خداست که بر انسان اقامه می‌کند که: من خدا بودم و حاضر و عالم و محیط و حیّ، و به تو امری کردم و تو هم بندۀ من بودی، چرا مخالفت کردی؟! و این مخالفت تو هم از روی اضطرار و اجبار نبود، که از تو سلب اختیار کند؛ نه از روی اختیار مخالفت کردی. و اگر خدا تمام اعمال حسنۀ انسان را نادیده بگیرد و بخواهد انسان را بر یکی از آن اعمال سیّئه‌ای که انجام داده است عقوبت کند، خلاف نکرده و روی عدل رفتار کرده است؛ چون تمام اعمال حسنه‌ای که انسان انجام داده، تازه به مقام لیاقت او نرسیده است تازه اعمال حسنه‌اش کدام است؟! در عین حال، سیّئاتی انجام داده است که از عهدۀ حجّت یکی از آنها هم نمی‌تواند بر آید، و در محکمۀ عدل و مؤاخذۀ الهی نمی‌تواند حتّی بر یکی از آنها اقامۀ حجّت کند آن‌وقت در این‌صورت چه کسی می‌تواند بر عمل خودش اتّکال کند؟!

## گریۀ اهل‌بیت در مناجات، به‌جهت عمق معرفت به خداوند

 دعاهایی که می‌بینیم ائمّه علیهم السّلام می‌خواندند، گریه و زاری می‌کردند و مناجات داشتند که: من چنینم، چنان ضعیفم، چنان گناه کرده‌ام، سزاوار عقوبتم، کرم توست که دستت ما را گرفته و... اینها از روی تعلیم و تربیت نبوده است که می‌خواستند امّت را این قِسم تعلیم کنند، و تصنّع نبوده است؛ بلکه حالشان این‌طور بود و حال واقع این‌طور بوده است که هرچه علم و معرفت انسان بیشتر می‌شود، بیشتر به قدرت و عظمت پروردگار پی می‌برد و به نیستی و ناچیزی خودش. پس حال آنها بوده که اقتضای این معنا را می‌کرده است؛ و این حال هم بر خلاف واقع نبوده است، که یک حالی بر خلاف واقع و متن امر در آنها پدید بیاید، بلکه آن حال مطابق واقع بوده و در مقام عبودیّت، حتماً آنها خود را شرمنده می‌دیدند؛ و اگر شرمنده نمی‌دیدند؛ این از مقام عبودیّت خارج بود.[[2]](#footnote-2)

## خطبۀ امیرالمؤمنین علیه السّلام در عید أضحیٰ‌

 امیرالمؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبه‌های نماز عید قربان، خطبۀ خیلی مفصّلی خواندند که مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و مرحوم صاحب جواهر در کتاب جواهر، در باب صلوات عیدین این خطبه را نقل کرده‌اند:

فَو اللَه لَو حَنَنتُم حَنینَ الوالِهِ العَجلان و دَعَوتُم بِمثلِ دُعاءِ الأنامِ و جَأرتُم جُؤارَ مُتَبَتِّلِی الرُّهبان‌... (خیلی مفصّل است)[[3]](#footnote-3)

«قسم به خدا اگر شما مانند آن آدم بیچارۀ دست‌کوتاهِ حسرت زده، نعره بکشید و فریاد کنید، و مانند آن زنِ بچّه مرده ناله کنید، و آهِ جگرسوز از نهاد خود بیرون بیاورید، و در تمام مدّت عمر گریه کنید و روی خاکستر

بنشینید و...، و از خدا بخواهید که یکی از گناهان شما را بیامرزد، شما به این عمل، استحقاق برای آن پیدا نمی‌کنید!»

و لٰکن بِرَحمَتِه تُرحَمُون؛[[4]](#footnote-4) «رحمت خدا می‌آید و همه را شامل می‌شود و گناه

را نادیده می‌گیرد و می‌آمرزد و می‌برد.»

 حالا اگر واقعاً همین‌طور باشد، انسان در تمام مدّت عمر همین‌طور در گریه و ناله باشد برای محو سیّئه‌ای از سیّئات، آیا به این وسیله می‌تواند در ذات و کینونت خود، خود را محِقّ برای ثواب و آمرزش و بهشت و... ببیند؟! نه، این حق را چه کسی به او داده است؟ این احقاق را چه کسی به او عنایت کرده است؟ مگر خدا عنایت نکرده است؟! خدا رَب است و مَلِک المُلک است؛ و در مقام ربوبیّت او کسی جرأت مخالفت ندارد، ولکن رحمت او عام است و می‌آید می‌گیرد و همه را می‌آمرزد و می‌برد؛ و لکن بِرَحمَتِه تُرحَمون.

 اینجا هم حضرت سجّاد علیه السّلام بر همین اساس دعا می‌کنند که:

لَستُ أتَّکلُ فی النَّجاةِ مِن عِقابِک علیٰ أعمالِنا؛ «من این‌طور نیستم که در رهایی از عقاب تو و عذاب تو اتّکال کنم بر اعمالی که می‌کنیم، نه این‌طور نیست!»

 چه عملی؟! مگر نفرمود: «و ما أنا یا رَبِّ و ما خَطَری؛[[5]](#footnote-5) اصلاً خدایا من چه کسی هستم و کار من چیست؟!»

بَل بِفَضلِک عَلَینا؛ «من اتّکال می‌کنم به فضل تو بر ما، که تو بر ما فضل داری می‌گذاری و منّت داری و احسان داری. من به احسان تو اتّکال می‌کنم.»

 و این هم جای اتّکال است؛ چرا؟

لِأنّک أهلُ التّقوَیٰ و أهلُ المَغفِرة؛ «تو اهل تقوا هستی و اهل مغفرت!»

 تو اهل انتقام که براساس بخل و طمع و تَشفّیِ قلب و آز وحرصی که در تو باشد نیستی، تو کسی را عذاب نمی‌کنی، اینها در تو نیست؛ اگر عذاب کنی برای تربیت است، و الاّ ذات تو اقتضای تقوا و مغفرت می‌کند.

## خداوند بدون استحقاق، إنعام می‌کند و از گناهان می‌گذرد

تُبدِئُ بِالإحسانِ نِعَمًا و تَعفُو عنِ الذَّنبِ کرَمًا؛ «اصلاً کار تو این است و عادت

تو این است که همیشه نعمت‌ها را به‌واسطۀ احسان ابتدائیِ خود می‌ریزی!»

 احسان ابتدائی، نه احسان ثانوی که روی اصل مُزد و ثواب باشد. یک‌وقت شما باری به حمّالی می‌دهید و می‌گویید که: بردار بیاور دکّان ما! این هم مزد و إنعامت! در مقابل کاری که کرده است. امّا یک‌وقت حمّالی دارد می‌گذرد و شما هم صدایش می‌کنید، ده‌برابر آن مزدی که می‌خواهید برای بردن بار به او بدهید، به او می‌دهید و بدون اینکه بگویید که بار را ببر، می‌گویید: آقا بگیر و برو به سلامت! این می‌شود:

تُبدِئُ بِالإحسانِ نِعَمًا؛ «نعمت‌هایی را (نه یک نعمت را) به احسانِ خود ابتدائاً دادی!»

## تا احسانی از طرف او نباشد، انسان برانگیختۀ برای کار خیر نمی‌شود

 چه نعمت‌هایی را خدا به تو داده است؟ اصل وجود؛ تمام حسناتی که از انسان تراوش می‌کند مال وجود انسان است. اگر وجود انسان نباشد آیا از او کار خیری، علمی، قدرتی، حیاتی و چیزی پیدا می‌شود؟! پس اصل وجود را که از عدم در صحنۀ وجود آورد، این نعمت پروردگار است؛ بزرگترین نعمت، به دنبال او سایر نعمت‌هایش است، و این نعمت، نعمت ابتدائی است. تازه آنجاهایی که انسان موفّق به کار خیر می‌شود تا احسانی از طرف او نباشد، انسان برانگیختۀ برای کار خیر نمی‌شود؛ تا توفیق نباشد، نمی‌شود!

## انسان اختیار دارد؛ ولی توفیق از جانب خداست

 درست است که انسان اختیار دارد، ولی توفیق از جانب اوست؛ کما اینکه خِذلان هم از جانب اوست.

 مثلاً فرض کنید شما یک‌وقت می‌خواهید بروید در مسجد نماز بخوانید، به اختیار خود می‌روید و کسی مجبور نمی‌کند، ولیکن اسباب برای آمدن جور می‌شود؛ اوّلاً وقتی که اراده می‌کنید کسالت ندارید، خسته نیستید، سرتان درد نمی‌کند، برمی‌خیزید که وضو بگیرید، فوراً آب خنکی در حوض است وضو می‌گیرید، چراغ‌ها روشن است و کفش را پیدا می‌کنید، لباس را می‌پوشید می‌آیید مسجد حالتان هم خوب است برای عبادت؛ شما اختیار کردید ولی مدام اسباب پشت سرِ هم آمده و یکی، دیگری را معاضدت کرده تا اینکه شما را به مقصود رسانده است.

 یک‌وقت هم میل عبادت در شما پیدا می‌شود، ولیکن مدام مانع روی مانع می‌آید؛ سرتان گیج می‌رود، دل به‌هم می‌خورد، حال خستگی و فُتور انسان را گرفته، انسان بلند می‌شود برود وضو بگیرد چراغ خاموش می‌شود، می‌رود کلید برق را بزند برق کنتاکت می‌کند، اصلاً خانه خاموش می‌شود، صدای همه بلند می‌شود. می‌رود دست بزند کفشش را بپوشد داخل آن یک عقرب پیدا می‌شود، می‌آید کتش را کول کند یک موش [در آستینش می‌بیند]، و امثال اینها؛ بعد می‌خواهد بیاید مسجد ، درِ خانه را باز می‌کند، تا می‌آید ببندد دستش می‌رود بین در و می‌شکند یا اینکه خون می‌آید و باید برود پانسمان کند و ... ، بعد این‌قدر از این موانع سر راه او پیش می‌آید که اصلاً دیگر نمی‌تواند مسجد بیاید. یا تازه اگر هم بیاید، آن گوشه می‌افتد و خُرخُر می‌کند و دیگر حالی برایش نمی‌ماند. این را می‌گویند خِذلان؛ خذلان در مقابل توفیق است.

 یک‌وقت اسباب برای انسان مدام پشت سر هم می‌آید؛ این دستگیریِ خدا است! یک‌وقت هم نه، خداوند انسان را توفیق نمی‌دهد و خذلان می‌کند؛ آن هم دست خدا است، آن هم روی حساب است و بی‌حساب نیست.

## هیچ چیز در این عالم بی‌سبب نیست

 بزرگان درست این حساب‌ها را کرده‌اند و می‌گویند که:

هر وقتی که انسان در راه، راه می‌رود و یک وقتی سنگی زیر پای او گیر کرد و او لغزید و افتاد، برود حساب خودش را بکند که چه‌کار کرده است تا اینکه عقوبتش را دیده است؟![[6]](#footnote-6) هیچ‌چیز در این عالم بی‌سبب و بی‌حساب نیست! خیلی عجیب است! به اندازه‌ای عجیب است که عقل متحیّر می‌ماند! تمام مقدّراتی که برای انسان پیش می‌آید، روی حساب است. درست است انسان اختیار دارد، ولیکن تا کمک او نباشد، انسان کجا می‌تواند کار بکند؟![[7]](#footnote-7)

تُبدِئُ بِالإحسانِ نِعَمًا؛ «تو ابتدا می‌کنی به احسان!»

 داری نعمت می‌بینی؛ چند تا نعمت؟! هزاران هزار نعمت! همین‌طور آن‌وقت ما در مقابل این احسانی که داری، گناه می‌کنیم:

و تَعفُو عنِ الذَّنبِ کرَمًا؛

«تو با آن بزرگواری و آقایی و سعۀ خودت (نگاه به کوچکی ما و نگاه به گناه ما نمی‌کنی و به تمرّد و تجرّیِ ما نسبت به مقام سلطنت و عظمت تو، و تجاوز ما از دایرۀ عبودیّت، توجّه نمی‌کنی) می‌آمرزی و می‌روی.»

فما نَدری ما نَشکُرُ: أ جَمیلَ ما تَنشُرُ أم قَبیحَ ما تَستُر؛

«ما نمی‌دانیم کدام شکر تو را بجا بیاوریم؛ در همان مرحلۀ اوّل درگیریم که کدام یک از شُکرها را بجا بیاوریم: آیا شکر این جمیلی که از ناحیۀ تو انتشار پیدا کرده و این نعمت‌های بی‌پایان را که ابتدائاً می‌دهی، بجا بیاوریم؛ یا نه، آن قبایحی که بجا آوردیم و تو سَتر کردی و مخفی کردی و ما را به‌عقوبت نگرفتی، شکر او را بجا بیاوریم؟!»

أم عَظیمَ ما أبلَیتَ و أولَیتَ أم کثیرَ ما مِنهُ نَجَّیتَ و عافَیتَ؟!

«آیا آن امتحانات بزرگی که برای ما پیش آورده‌ای و تو به ولایت خود که بر ما حکومت و سیطره داشتی ما را در تصرّفات مقام عبودیّت گرداندی و از همۀ آن مراحل ما را عبور دادی، ما شکر آن را بجا بیاوریم (که از امتحانات ما را فارغ کردی و با آن ولایتی که بر ما داشتی و ما از عهدۀ انجام اطاعت و انقیاد برنیامده‌ایم،‌ ما را عبور دادی، شکر این را بجا بیاوریم)؛ یا نه، شکر بسیاری از پیش‌آمدهایی که حقّاً مستحق بودیم و تو ما را نجات دادی و عافیت بخشیدی؟!»

## معنای عافیت

 انسان بعضی اوقات در ذات خودش می‌یابد که مستحقّ فلان عذاب و گوش‌مالی است و اصلاً خودش را مستحق می‌بیند! و اگر خوب بگردد می‌بیند که الآن آن گوش‌مالی از طرف خدا مثل یک مرغی پرواز می‌کند و می‌خواهد بر سر او بنشیند، ولی خداوند علیّ‌أعلیٰ نجات می‌دهد و عافیت می‌دهد و می‌گذراند؛ آن هم نه عافیت بدنی، عافیت یعنی عافیت روح، سلامتِ روان، برقراری عقیده و ایمان، ثَبات در طیّ صراط مستقیم، این حقیقتِ عافیت است. از همۀ این بلاها نجات می‌دهی و عافیت می‌دهی و می‌گذری.

## معنای «یا حَبیبَ مَن تَحبَّبَ إلَیک»

یا حَبیبَ مَن تَحبَّبَ إلَیک، و یا قُرّةَ عینِ مَن لاذَ بک و انقَطعَ إلَیک؛ «ای حبیب دل کسی که به‌سوی تو تَحبُّب می‌کند... .» ما که حبیب تو نیستیم، امّا به‌سوی تو تحبّب می‌کنیم! آخر ما چیزی نیستیم که تو واقعاً ما را دوست داشته باشی و در قلب تو جا داشته باشیم! ما و این سیّئات و این شالودۀ ماهیتِ امکانی و حدود و قیود وجودیِ ما، ما و این آثار ما، چیزهای لطیف و دل‌ربا و صاف و طیّب و طاهری نیست که اقتضا کند محبوب تو واقع شویم! نه! و لذا ما به سوی تو تحبّب می‌کنیم. یعنی کاری می‌کنیم که خودمان را به محبّت می‌زنیم، کارهایی انجام می‌دهیم که تو ما را دوست داشته باشی؛ یک نمازی می‌خوانیم همه‌اش غفلت، یک روزه می‌گیریم هزار نقص، یک حجّی می‌کنیم هزار نقص، هر کاری می‌کنیم، اینها سرگرمی و مَجاز است در مقابل آن حقیقتی که تو هستی!

## گاهی حال انسان مَجاز است؛ امّا نتیجه‌اش حقیقت

 پس این کارهای ما تحبّب به‌سوی توست؛ امّا به‌واسطۀ همین تحبّب ما، محبّت خودت را در دل ما آوردی. و این عجیب است که چگونه این مَجاز، قنطرۀ حقیقت می‌شود! کار انسان مجاز است، امّا نتیجه‌اش حقیقت است! عیناً مانند یک حیوانی که حیوان است امّا یک ماسک انسانی می‌زند و کار انسان می‌کند، بعد از مدّتی این ماسکش را برمی‌دارد و می‌بینند انسان است تغییر ماهیت داده است.

## لطف پروردگار موجب به حقیقت رسیدن کارهای تصنّعی ما

 و این از سعۀ لطف پروردگار است، این‌قدر راه باز است که کسی که تصنّعاً یک کاری می‌کند، آن تصنّع، او را به حقیقت می‌رساند.

 ما می‌گوییم طالب خدا هستیم و طالبِ لقاء خدا و...! اصلاً لقاء خدا چیست؟! خدا چیست؟! اینها این‌قدر عالی است، عالی است، عالی است که اصلاً انسان تا روز قیامت بخواهد فکرش را بکند، بالاتر است! این حرف‌ها کدام است؟! ولی به یک کارهایی مشغول می‌شویم، کارها هم از نزد خودمان خیلی مهم است ولی از نزد خدا فقط بازیچه است؛ مگر انسان می‌تواند خدا را با این کارها به‌دست بیاورد؟!

عَنقا شکار کس نشود، دام باز گیر[[8]](#footnote-8) \*\*\* کانجا همیشه باد به‌دست است دام را[[9]](#footnote-9) امّا یک‌وقت می‌بینید که عنقا افتاد در دام؛ افتاد در دام [یعنی] این دام از بین رفت، و دیدیم که عنقا همه‌جا را گرفته است.

 کار ما مجاز است، امّا قنطرۀ برای حقیقت شده است؛ پُل برای حقیقت شده است. انسان از روی مجاز عبور می‌کند و آن طرف حقیقت است؛ یعنی مجاز وسیلۀ وصول به حقیقت است.

## جملۀ لطیفی از مرحوم آقای انصاری رحمة اللَه علیه

 مرحوم آقای انصاری ـ رحمة اللَه علیه ـ یک جمله‌ای می‌فرمود، خیلی جملۀ لطیفی است! ایشان می‌فرمود:

انسان نمی‌تواند آن لباسی که مال حرم است را در خارج از حرم تن کند؛ وقتی که باید وارد حرم شود، خودبه‌خود لباس را عوض می‌کنند و او را لباس حرم می‌پوشانند.

 این جمله خیلی عالی است! معنایش این است که: ما می‌گوییم: لباس حرم؛ لباس حرم که خارج از حرم نمی‌آید، پس تا آن کسی که وارد حرم نشده است بخواهد لباس حرم را بپوشد، اصلاً نمی‌شود؛ چون این لباس مال حرم است. آن پاکی، آن صفا، آن دید، آن بصیرت، آن عشق، آن روشنایی، آن توحید، اینها لباس حرم است، و اینها در خارج حرم پیدا نمی‌شود. حالا هرچه بگوید که: من موحّدم، عارفم، زاهدم، متّقی هستم، باتقوا هستم؛ گفتار است، آن لباس حرم نیست! هرچه بگوید: من طیّب و پاک هستم؛ این پاکی، تطهیر مجازی است. آن، زهد نیست، تزهّد است؛ قدس نیست، تقدّس است؛ حقیقت نیست، مجاز است؛ واقعیّت نیست، پیکره و جسد است.

 امّا نباید از این کار هم دست‌برداشت؛ چون آن کسانی را که وارد حرم می‌کنند، کسانی هستند که به این مجاز خود را در خارج حرم مشغول کردند. لباس حرم را به همه‌کس نمی‌پوشانند؛ به آن کسانی می‌پوشانند که به دعویِ ورود در حرم، ادّعایی داشته باشد و کارهای مجازی کند؛ شب بلند شود دو رکعت نمازی بخواند، صدقه‌ای بدهد، یا اللَه‌ای بگوید، ولو که واقعاً یا اللَه‌ای که می‌گوید با آن یا اللَه کسی که در حرم است هزار سال فاصله دارد، امّا این را باید گفت؛ اگر این کار را بکنند، درب برایشان باز می‌شود و وقتی درب باز شد، لباس حرم تنش می‌کنند، وقتی لباس حرم تنش می‌کنند آن‌وقت می‌فهمد که تمام آن لباس‌های سابقش مجازی بوده است! اصلاً لباس قلاّبی بوده است! مجازیِ قلاّبی بوده است؛ آبی که آنجا می‌خورده، آب نبوده، خیال می‌کرده آب است؛ غذایی که می‌خورده غذا نبوده، خیال می‌کرده غذا است؛ بلبلانی که برای او می‌خواندند، اینها جُغد بودند، ‌بلبل نبودند، قورباغه بودند که وسط باغ می‌خواندند، خیال می‌کرده صدای بلبل است، صدای بلبل اصلاً خارج حرم نیست، این بلبل، مال حرم است اگر بیاید خارج حرم می‌میرد! آنهایی که خارج حرم هستند، قورباغه هستند، آن‌وقت چون انسان بلبل ندیده است در آنجا صدای بلبل را که می‌خواهد دنبال کند، برایش با صدای قورباغه مشتبه می‌شود، دنبال قورباغه‌ها می‌رود و می‌گوید: بلبل! خدا هم می‌گوید: اشکال ندارد قبول داریم؛ چون به هوای ما حرکت کردی، ما این اُنسی را که تو با صدای قورباغه گرفتی، قبول می‌کنیم و کم‌کم تو را داخل می‌کنیم و به تو می‌فهمانیم که صدای بلبل یعنی چه!

 پس این تحبّبی که انسان به‌سوی خدا می‌کند، یعنی مدام به دروغ خودش را به محبّت می‌زند؛ انفاق می‌کند، حج می‌رود، جهاد می‌کند، نماز می‌خواند، همۀ اینها تحبّب است! وقتی که انسان را در مقام استنطاق می‌آورند و امتحان و مؤاخذه کنند و پشت میزِ بازپرسی بیاورند، معلوم می‌شود که چه خبر است! و در نتیجه، محبّت او در دل می‌آید. تحبّبِ مجازی است، محبّت واقعی نیست، امّا نتیجه‌اش محبّت است؛ وقتی محبّت آمد دیگر کار تمام است. مگر نفرمود:

## محبّت من، شفیع من به درگاه او است

و حُبّی لَکَ شَفیعی إلَیکَ؛ «محبّت من، شفیع من به‌سوی توست!»

 محبّت که آمد، دیگر این بار را برمی‌دارد.

 حرکت انسان به‌سوی پروردگار بطیء است، چون محبّت نیست. کشش و جاذبه برای محبّت است؛ وقتی انسان به‌سوی خدا تحبّب کرد، محبّت می‌آید و وقتی محبّت می‌آید، انسان را برای برداشتن بار کمک می‌کند.

 پس خلاصه هیچ مفرّی برای رسیدن به مقامات نیست الاّ اینکه آنچه را که فرمودند به دستور شرع، انسان باید رفتار کند؛ در تابستان باید روزه بگیرد، در زمستان و شب‌ها باید نماز بخواند، از مال خودش باید بگذرد، انفاق کند، باید مجاهده کند، صلۀ رحِم کند، به همۀ اینها خودش را مبتلا کند، گرچه روی هر یک از اینها دست می‌گذاریم [مجاز است]! واقعاً روزه موصِل انسان است؟! خدا محتاج روزۀ ما است؟! خدا محتاج به نماز ما است؟! کدام نماز؟ نماز دست‌وپا شکسته؟! نمازی که بعد معلوم می‌شود اصلاً بی‌وضو بوده است؟! نمازی که مثل آن بی‌بی تمیز خالدار است؟!

## داستان نماز بی‌بی تمیز خالدار

 نماز بی‌بی تمیز خالدار می‌دانید کدام نماز است؟! مرحوم شیخ بهائی ـ رحمة اللَه علیه ـ این قضیه را در کتاب نان و حلوای خود نقل می‌کند ـ چندتا کتاب دارد به نام نان و حلوا و نان و پنیر و شیر و شکر و... که کتاب‌هایش فارسی و به اشعار روان است؛ بگیرید و بخوانید ـ می‌گوید:

بی‌بی تمیز خالدار زنی از اهل هری بود، که خدمت می‌کرد. هر کسی که به خدمتش می‌رسید و می‌رفت، او برمی‌خاست و بدون اینکه وضو بگیرد، دو رکعت نماز می‌خواند، و همین‌طور تا شب. بعد گفتند: آخر آقاجان، چه خبر از وضو؟؟! گفت: من صبح وضو گرفتم! گفتند: به‌به! عجب وضوی قوی‌ای که زده زیر وضوی همه؟! چون وضوی همه به یک خوابیدنی یا ادراری، باطل می‌شود؛ امّا وضوی تو با این‌همه تردّد، هیچ تکان نمی‌خورد! این خیلی وضوی محکمی است! خیلی وضوی عجیبی است![[10]](#footnote-10)

## طهارت ظاهر عنوان برای طهارت باطن است

 خب، ما هم نماز می‌گزاریم و وضو می‌گیریم و فلان و فلان و فلان، بعد به ما می‌گویند که این نمازت بی‌وضو بوده است و ثابت هم می‌کنند که وضو یعنی طهارت؛ یک مشت آب زدید به صورت و دست‌هایتان، آیا این طهارت است؟! این طهارت، عنوان برای طهارت باطن است، اینکه مدام به ما گفته‌اند نماز بخوانید، و بغض و حسد را از دلتان بیرون بیاورید و با برادران دینی‌تان قهر نباشید و چه باشید و چه باشید،[[11]](#footnote-11) برای طهارت باطن است. نماز هنگامی درست است و به آسمان می‌رود و ملائکه آن را عبور می‌دهند که این شرایط در آن باشد؛ پس اصلاً نمازتان بی‌وضو بوده و شما خیال کردید با وضو هستید! نه، این وضو عنوان برای آن است. درست هم می‌گویند این نماز، معراج مؤمن است، آن کسی که می‌خواهد معراج کند به‌سوی خدا، بایستی پاک باشد و طهارت داشته باشد.

شست‌وشویی کن و آنگه به خرابات خرام \*\*\*

\*\*\* [تا نگردد ز تو این دیرِ خراب، آلوده][[12]](#footnote-12)

 بی‌طهارت که نمی‌شود رفت!

 «الصَّلاةُ مِعراجُ المُؤمنِ» این، روایت نیست و مرحوم صاحب کفایه که در حاشیۀ بحث صحیح و أعم، این را به‌عنوان روایت بیان می‌کند، ظاهراً اشتباه کرده است.[[13]](#footnote-13) امّا در فرمایشات حضرت سجّاد علیه السّلام در همین رسالۀ حقوق خواندیم که:

 «الصَّلاةُ وَفادةٌ إلَی اللَه.»[[14]](#footnote-14) یا در بعضی از نسخ داریم: «مِرقاةٌ إلَی اللَه.»[[15]](#footnote-15)

 مِرقاة: به معنای معراج است، یعنی نردبانی که انسان درجه‌به‌درجه بالا می‌رود و به خدا می‌رسد. نماز یک هم‌چنین چیزی است! آن‌وقت وضویش هم باید مثل خودش باشد دیگر؛ و مدام گفته‌اند این وضو را شما بگیر، نه اینکه نگیر، امّا با این وضو یک درجه هم از آن باطل پرهیز کن. مدام درجه‌به‌درجه‌به‌درجه این تحبّب، انسان را به محبّت می‌رساند.

و یا قُرّةَ عینِ مَن لاذَ بِک؛ «مدام موجب راحتی و خوشی و سبُکی و سردیِ چشم کسی هستی که به تو پناه بیاورد.»

 ما «قُرّةَ عینِ» را در لسان فارسی معنا می‌کنیم به روشنیِ چشم؛ امّا معنایش روشنی چشم نیست، بلکه خُنکی چشم است.[[16]](#footnote-16) دیدید افرادی که ناراحت‌اند و خسته‌اند و عصبانی‌اند و گرفتارند، چشم آنها باد کرده و داغ است، امّا افرادی که نه، حال سکونت و آرامش برای آنها هست و خیالی ندارند و در خوشی و مسرّت هستند، چشم‌های آنها یک طراوت و خنکی دارد؛ آن را می‌گویند: قُرَّةَ عین، که ما در لغت فارسی به معنای کنایی و به معنای لازمه‌اش، یعنی روشنی چشم، معنا می‌کنیم.

«ای خدایی که تو روشنی چشم افرادی هستی که به تو پناه بیاورند!»

و انقَطَعَ إلَیکَ؛ «به تو منقطع می‌شوند؛ از همه ببرّند و به تو بپیوندند.»

أنتَ المُحسِنُ و نَحنُ المُسیئونَ؛ «تو نیکوکار و احسان‌کننده هستی و ما گناه‌کاران.»

فَتَجاوَز یا رَبِّ عن قبیحِ ما عندَنا بِجَمیلِ ما عِندَک؛ «ای پروردگار من! از تمام آن قبایحی که در نزد ما است بگذر، به آن خوبی‌ها و جمالی که برای تو است، بگذر!»

 آخر، خوبی‌ها و جمالی که برای تو است لایتناهیٰ است؛ لایتناهیٰ یعنی: سعه‌اش را پیدا کند بیاید این قبح‌ها را بگیرد و بشوید و از بین ببرد.

## کرم الهی دربرگیرنده همه گناهان

و أیُّ جَهلٍ یا رَبِّ لا یسَعُهُ جُودُک، أو أیُّ زَمانٍ أطوَلُ مِن أناتِکَ؛ «خداوندا، ای پروردگار من! کدام جهل و کار زشتی از ما سر می‌زند که جود و کرم تو نمی‌تواند آنها را از بین ببرد، آن را به ما نشان بده!»

 درست است که ما گناه‌کاریم، ولی کرم و جود تو سعه و گشایش دارد و این گناهان ما را می‌گیرد! بله، اگر جود و کرم تو سعه نداشت و محدود بود ـ مثلاً جود و کرم تو اختصاص به مردمانِ متّقی و مؤمن و طیّبین و مخلَصین داشت و اصلاً شامل افراد غیر نمی‌شد ـ، اینجا دیگر انسان باید ناامید باشد چون این جود و کرم اختصاص به این دارد، انسان باید دیگر برود دنبال کار خودش. یا جود و کرم تو از مخلَصین و از مخلِصین و از طیّبین و... می‌گذشت و شامل حال افرادی که حسناتشان بر سیّئاتشان غلبه دارد می‌شد، خُب ما می‌گفتیم که سیّئاتمان بر حسناتمان غلبه دارد، دیگر آن جود و کرم سعه ندارد که ما را بگیرد؛ باید انسان به دنبال کار خودش برود. امّا می‌فرماید: هرچه ما گناه‌کار باشیم، و هر گناهی که متصوَّر باشد از ما سر زده باشد، جود و کرم تو نسبت به آن سعه دارد؛ یعنی می‌آید و آن را می‌گیرد. پس اصلاً ما متحیّریم!

پس «ای پروردگار من! کدام جهل و نادانی از ما سر می‌زند که جود تو نمی‌تواند آن را بگیرد و نمی‌تواند آن گناه را از بین ببرد؟! و کدام زمانی طولانی‌تر از حلم و صبر تو است؟! صبر تو این‌قدر طولانی است، این‌قدر طولانی است! کدام زمانی می‌تواند به آن برسد؟!»

 زمان‌ها، دُهور، کُرور می‌آیند و از بین می‌روند و فانی می‌شوند، باز هم آن مقام صبر و أنات و جود تو بر پای خودش استوار است! این‌قدر عجیب است و این‌قدر سعه دارد!

###### بی ارزش بودن اعمال ما در قیاس با نعمت‌های عطا شده به ما

و ما قَدرُ أعمالِنا فی جَنبِ نِعَمِکَ؟! «اصلاً ما چه هستیم؟! اعمالی که انجام می‌دهیم در کنار و در قیاس با نعمت‌هایی که به ما دادی، اصلاً چه هست؟!»

 آن‌وقت نعمت‌هایی که خدا به انسان داده است می‌گوید: هزارتا است، اعمال ما یکی است، خُب یکی در مقابل هزار تا، خدا را شکر که ما توانستیم در مقابل هزار تا نعمت، یک عملی انجام بدهیم که یک هزارم نعمت‌های او را شکر کرده باشیم؛ امّا این‌طور نیست، نِعَم او هزاران هزار هزار است و اعمال ما نسبت به او یک هزارمِ هزارمِ هزار هم پایین‌تر! از آن‌طرف رو به زیادی می‌رود و از این‌طرف رو به نقصان. اعمال ما کشیده شده، نعمت‌های او هم کشیده شده؛ [نعمتهای او] از بزرگی سر به بی‌نهایت گذاشته است، ولی اعمال ما از نقطۀ نظر بی‌مقداری، سر به بی‌نهایت در جهت منفی است. این چه قیاسی می‌شود!!

و کیفَ نَستَکثِرُ أعمالًا نُقابِلُ بها کرَمَکَ؟! «چگونه ما بزرگ بشماریم اعمالی را که با آن اعمال بخواهیم کَرم تو را مقابله بدهیم؟!»

 یعنی این عمل در مقابل آن کرم؛ کدام عملی می‌تواند با کرم تو مقابله کند؟!

بَل کَیفَ یَضیقُ علَی المُذنِبینَ ما وَسِعَهُم مِن رَحمتِکَ؟! بلکه آن کرمی که از ناحیۀ تو شامل گناه‌کاران می‌شود و می‌رسد، دیگر کدام نقطۀ ضیق و تنگی برای ما باقی می‌گذارد؟! یعنی آن رحمت واسعۀ تو برسد، برای گناه‌کاران دیگر تنگی و ضیقی باقی نمی‌گذارد. در صورتی که رحمت و کرم تو بیاید ولی به اینجا نرسد، این شخص گناهکار در این مضیقه خودش مبتلاست؛ امّا اگر آمد و رسید و گناه این شخص مذنب را گرفت، او را از ضیق و تنگی بیرون می‌آورد و گناه او را تبدیل به حسنه می‌کند، شما از این عجیب‌تر می‌خواهید؟!

## تعویض ماهیّت و جوهره انسان با یک توفیق الهی

﴿أُوْلَـٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖ﴾؛[[17]](#footnote-17)

«(با یک عمل، با یک توفیق و با یک پرش) تمام گناهانی که انسان انجام داده است تبدیل به حسنه می‌شود!».[[18]](#footnote-18)

این برای چیست؟ از سعۀ جود است؛ سعۀ جود می‌آید در اینجا تغییر ماهیّت می‌دهد. ماهیتّش مشرک بود، به یک لحظه می‌شود مؤمن؛ کافر بود می‌شود مسلِم؛ مشرک بود می‌شود موحّد، تا موحّد شد تغییر ماهیّت داده است؛ حیوان بود، حالا شده انسان؛ جنّ بود، حالا شده از ملائکه. او یک منزلی دارد، این هم یک منزلی دیگر؛ منزل گناه ضیق است و تنگی، منزل ایمان سعه است و رحمت. به لطف خدا تغییر ماهیّت پیدا شد، از آن منزل حرکت کرد و از آن منزل ضیق و تنگ وارد در سعۀ رحمت پروردگار شد.

بَل کَیفَ یَضیقُ علَی المُذنِبینَ ما وَسِعَهُم مِن رَحمتِکَ؟! یا واسِعَ المَغفِرَةِ! یا باسِطَ الیَدَینِ بِالرَّحمة! «... ای کسی که مغفرتت خیلی واسع است! ای کسی که دو دست‌هایت به‌رحمت گشاده است!»

 یهود می‌گویند: ﴿يَدُ ٱللَهِ مَغۡلُولَةٌ﴾؛[[19]](#footnote-19) «دست‌های خدا بسته است.» همه‌کار نمی‌تواند بکند، رفع گرفتاری‌ها نمی‌تواند بکند، چه‌کار نمی‌تواند بکند، چه‌کار نمی‌تواند بکند، ما را عذاب نمی‌تواند بکند! عذابی هم که روز قیامت می‌کند یک زمان محدودی است، به مدّت همان چهل روزی که حضرت موسی رفت برای مناجات و پدران ما از حضرت موسی إعراض کردند و تمرّد هارون را کردند و گوساله‌پرست شدند؛[[20]](#footnote-20) ایّام معدوده‌ای است که خدا ما را عذاب می‌کند[[21]](#footnote-21) و بعد همۀ ما إلَی الأبد در بهشت متنعّم هستیم وخدا نمی‌تواند غیر از این کار را بکند!

## خداوند هم می‌دهد و هم می‌گیرد تا انسان نعمت را از خود نبیند

 امّا این‌طور نیست.[[22]](#footnote-22)

 یا باسِطَ الیَدَینِ بالرَّحمَةِ! «دو تا دست خدا باز است، هم دست جمال و هم دست جلال؛ و به‌رحمت باز است (نه به نِقمت).»

 خدا با آن دستی که به انسان رحمت می‌دهد، انسان را سیراب و ملتَذّ می‌کند؛ با دست جلال دیگر هم که از انسان چیزی را می‌گیرد برای تربیت و ادب انسان، آن دست هم دست رحمت است. پس دادن و گرفتن، قبض و بسطش براساس رحمت است، و هر دو برای کمال انسان است؛ عیناً مانند کسی که در مکتب می‌رود، معلّم هم به او شیرینی می‌دهد و هم کفِ دستی به او می‌زند، هم آن اوّلی برایش خوب است هم دوّمی. اگر این بچّه کف دستی نخورد تربیت نمی‌شود، خطّش خوب نمی‌شود، حسابش خوب نمی‌شود، قرآنش خوب نمی‌شود. اگر معلّم، معلّم قویّ‌ای نباشد همه‌اش به این بچّه شکلات می‌دهد و می‌ترسد او را بزند، این بچّه بی‌سواد بار می‌آید، و آن آب نبات‌ها این بچّه را اذیّت می‌کند، روحش را هم اذیّت می‌کند. امّا آن معلّمی که واقعاً معلّم است، به بچّه می‌گوید که درس را باید حفظ کنی! اگر حفظ کرد، بارک‌اللَه! آفرین! دفعۀ دوّم: آفرین! اگر مخالفت کرد، بدون اینکه سیلی به صورتش بزند یا اینکه بلندش کند و بزند زمین و سرش را بشکند، گوشش را آهسته بگیرد و همین‌طور بمالد ـ هیچ‌طوری هم نمی‌شود ـ یا کفِ دستی به او بزند به‌مقداری که مستعد است که بچّه وقتی می‌آید سر کلاس درس، همیشه بفهمد که در درس یک مسئولیّتی است.

 خدای علیّ‌أعلیٰ هم به انسان می‌دهد و می‌گیرد، با جمالش و با جَلَواتی که از ناحیۀ او برای ربودن دل‌ها افاضه می‌شود، دائماً به انسان افاضۀ نعمت می‌کند، می‌دهد تمام نعمت‌ها را و می‌گیرد. اگر به انسان بدهد و نگیرد که انسان به‌کلّی غافل می‌شود و تمام این نعمت‌ها را به خود نسبت می‌دهد و انکار می‌کند که: مال خدا نیست! امّا می‌دهد و می‌گیرد، قبض و بسط می‌کند. دائماً این عالَم در قبض و بسط است، ما در شبانه‌روز، در هر ساعت، در هر لحظه، در قبض و بسطیم؛ یعنی می‌دهد و می‌گیرد، می‌دهد و می‌گیرد، اصلاً دائماً این چرخ دارد کار می‌کند، این دو دست رحمت پروردگار باسط است، هر دو دستش باز است، نه دست جمالش بسته است و نه دست جلالش. ترسو هم نیست که اینجا بترسد و پسِ‌گردنی نزند، در آنجا بخل کند و بترسد و این کار را نکند، اصلاً عالم روی جمال و جلال پروردگار دارد می‌گردد. پس: «ای کسی که دو دست خود را به رحمت گشاده‌ای!»

## غیر از این در، دری نیست؛ و این در هم، درِ محبّت است

فَوَ عِزَّتِکَ یا سَیّدی لَو نَهَرتَنی، ما بَرِحتُ مِن بابِکَ و لا کَفَفتُ عَن تَمَلُّقِکَ لِما انتَهیٰ إلَیَّ مِنَ المَعرفةِ بِجودِکَ و کرَمِکَ!

«ای پروردگار من، ای سیّد من، ای آقای من! اگر تو مرا دور کنی و دور باش بزنی، من دست از این خانه‌ات برنمی‌دارم، من نمی‌روم و دست از تملّق خودم برنمی‌دارم. تَمَلُّق و مَلَق، تَمَلَّقَهُ و مَلَقَهُ: به‌معنای اظهار دوستی و محبّت و ادب‌کردن، ولو اینکه مطابق با واقع هم نباشد.[[23]](#footnote-23)

 دیدید گربه سر سفره می‌نشیند؟! خیلی مؤدّب، سرش را هم پایین می‌اندازد و هیچ هم نمی‌گوید، یک میُوی کوچولو می‌کند که متوجّه باش! این ادبی که به‌خرج می‌دهد واقعیّت ندارد، از شما می‌ترسد بلند شو برو تو حیاط و برگرد، می‌بینی گوشت را برداشت و فرار کرد؛ پس ادبش، ادب واقعی نیست، این تملّق است یعنی تودّد و تأدّبِ تصنّعی است در مقابل تو، و اگر به چشمش نگاه کنید می‌فهمید که این آثار در او هست و در عین اینکه دارد شما را نگاه می‌کند و چشمش را هم پایین انداخته، کاملاً و صد در صد مراقب و مواظب تمام جهات است، و خودش را می‌زند به اینکه من همه‌جا را نگاه نمی‌کنم.

 ‌ـ: خدایا! من دست از تملّق برنمی‌دارم، تودّد می‌کنم، می‌گویم.

 ـ: برو، قابل نیستی! برو گناه‌کاری! برو، ما بندگانی داشتیم که دارای چنین و چنان بودند! برو، شیطان تو را گرفته است! برو، معصیت سر و پای تو را گرفته است!

 ـ: من دست برنمی‌دارم و نمی‌روم، چون تمام این الفاظ جواب دارد.

 ـ: برو!

 ـ : کجا بروم؟! به ما یک جایی نشان بده که بروم، من می‌روم.

 ـ : تو گناه‌کاری!

 ـ : قبول، پس رحمت تو فقط مال ثواب‌کاران است! ـ : گناه سر و پای تو را گرفته است!

 ـ : قبول، حالا کسانی که سر و پای آنها را گناه بگیرد باید چه‌کار کنند؟

 ـ : ما بندگان عالی داریم!

 ـ : ما که از آنها نیستیم، حالا ما چه‌کار کنیم؟! ما مسکینیم!

 بالأخره غیر از این در، دری نیست، و این در هم درِ محبّت است.

## گناه بسیار عظیم یأس از خداوند

 فقط یک‌چیز انسان را از پای درمی‌آورد، و آن یأس است، که مال شیطان است؛ اگر یأس پیدا شود، دیگر کار تمام شده است دیگر ما برویم و بخوابیم، فایده‌ای ندارد. یأس، در مقابل پروردگارِ حقیقی و واقعی، یک خدای دروغی و باطل برای انسان ایجاد می‌کند و انسان را به آن خدای باطل و موهومی گرایش می‌دهد. این یأس است که مال شیطان است و رأس تمام گناهان است؛ چون اگر یأس در انسان پیدا شد، اصلاً انسانیّت انسان را ساقط می‌کند، آدم را آب می‌کند و از بین می‌برد، آن حقیقت و جوهره و روح را از انسان می‌گیرد. پس اگر یأس در انسان پیدا شد، این یک گناهی است که از همۀ گناهان بالاتر است.[[24]](#footnote-24) اگر یأس پیدا نشد و امید بود، گناه هم بود، بود. گناه، لازمۀ وجود است، ما بشریم، نباید گناه کنیم، حالا گناه شد، خدایا بیامرز! دیگر انسان نباید زیاد اتّکال کند بر اینکه من گناه کردم و گناه من دیگر قابل مغفرت نیست، چرا قابل مغفرت نیست؟! بله، اگر خدای ما غیر از این خدا بود و رحمتش سعه نداشت، درست؛ ولی خدای ما چنین خدایی است که رحمتش واسع است، هرچه هم گناه بالاتر باشد و از آن هم بالاتر فرض نشود، رحمت خدا از آن واسع‌تر است و آن گناه را می‌گیرد، پس:

و لا کَفَفتُ عَن تَمَلُّقِکَ بِجُودِک و کرَمِک؛

«هرچه مرا برانی، من دست از این خانه برنمی‌دارم و درِ خانۀ دیگر را نمی‌شناسم، و دست از تملّق برنمی‌دارم. چون دل من معرفت پیدا کرده و به جود تو منتهی شده، فهمیدم که تو اهل جود هستی! چون فهمیدم، این صاحب‌خانه را شناختم، دیگر دست برنمی‌دارم.»

و أنتَ الفاعلُ لِما تَشاءُ، تُعَذِّبُ مَن تَشاءُ بِما تَشاءُ کَیفَ تَشاءُ و تَرحَمُ مَن تَشاءُ بِما تَشاءُ کَیفَ تَشاءُ.

أنتَ الفاعلُ لِما تَشاءُ؛ «خدایا تو فاعلی، هر کاری که می‌خواهی بکنی می‌کنی و مشیّت مال توست.»

تُعَذِّبُ مَن تَشاءُ بِما تَشاءُ؛ «عذاب می‌کنی هر کس را که بخواهی، و به هر مقداری به هر چیزی که بخواهی و به هر طور و به هر کیفیّتی که اراده کنی.»

تَرحَمُ مَن تَشاءُ بِما تَشاءُ کَیفَ تَشاءُ؛ «رحمتت را شامل حال کسی می‌کنی که می‌خواهی، به هر کیفیّت و هر مقداری که بخواهی.»

تَرحَمُ مَن تَشاءُ بِما تَشاءُ کیفَ تَشاءُ؛ «خدایا، تمام مشیّت مال توست، پس بر ما این‌طور بخواه!»

ما بندگان ضعیف هستیم و از تو تقاضا می‌کنیم، و خودت گفتی که این مجاز، قنطرۀ حقیقت است، خُب ما که به مجاز قائل شدیم، پس ما را از افرادی قرار نده که «تُعَذِّبُ مَن تَشاءُ» باشد؛ از افرادی قرار بده که «تَرحَمُ

مَن تَشاءُ» باشد، مورد رحمتت قرار بده! ما می‌دانیم که همۀ کارها دست توست، و همۀ گرفتاری‌ها به دست تو حل می‌شود، و همۀ رحمت‌ها از جانب توست. فقط تو بهانه می‌خواهی، خُب ما هم که خودمان را در تحت بهانه آوردیم، رحمتت را شامل حال ما کن.

لا تُسألُ عَن فِعلِکَ و لا تُنازَعُ فی مُلکِکَ و لا تُشارَکُ فی أمرِکَ و لا تُضادُّ فی حُکمِکَ.

 که إن‌شاءاللَه این فقرات بماند برای فرداشب، اگر خداوند توفیق بدهد یا باقی باشیم.

 إن‌شاءاللَه خداوند علیّ‌أعلیٰ ما را در تحت رحمت خود دربیاورد،! به آن مقداری که می‌خواهد و به آن کیفیّتی که اراده می‌کند! و این مجازهای ما را قنطره و پُل برای رسیدن به حقیقت قرار بدهد! و بالأخره نتیجه‌ای از این گفت‌وگوها را حصول به مقام عزّ خود و به مقام عظمت خود قرار بدهد! و ما را به اعمال خودمان نگیرد، بلکه سعۀ جود و رحمت و کرم او که بر گناه‌کاران شامل شده است، بر ما هم شامل بشود! ما را از مضیق جهات و تعیّنات، به مقام عزّ و سعه و بسط، و به مقام لایتناهای اسماء و صفات خود، و فانی در ذات مقدّس خود قرار بدهد! و در تمام عوالم، حال ما را به نفس خود وانگذارد!

 بِحقِّ محمّدٍ و آلهِ الطّاهرینَ، و صَلِّ علیٰ محمّدٍ و آلهِ الطَیّبین

1. الصّحیفة العلویّة و التّحفة المرتضویّة، ص ١٩٨، فرازی از دعای کمیل؛ مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، ص ٨٤٦. با قدری اختلاف. ترجمه:

   «حجّت تو بر من در تمام اموری که معصیت و مخالفت تو را کردم، تمام است؛ و نسبت به قضاوتی که علیه من نمودی و عذابی که حکم و آزمایشت بر من واجب نمود، حجّتی ندارم.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-1)
2. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئلۀ تصنّعی، ارشادی و تعلیمی نبودن تضرّع و ندبه و مناجات و ابتهال ائمّۀ أطهار علیهم السّلام، رجوع شود به رسالۀ لبّ اللباب، ص ٩٨. [↑](#footnote-ref-2)
3. من لا یحضره الفقیه، ج ١، ص ٥١٩. [↑](#footnote-ref-3)
4. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ١١، ص ٣٤٣. انوار الملکوت، ج ٢، ص ٢٩٨:

   «امیرالمؤمنین علیه السّلام در عید أضحی خطبه‌ای ایراد فرمودند: «... فَوَ اللهِ لَو حَنَنتُم حَنینَ الوالِهِ العَجلانِ [العِجالِ‌] و دَعَوتُم بِمثلِ دُعاءِ الأنامِ و جَأَرتُم جُؤارَ مُتَبَتِّلِی الرُّهبانِ و خَرَجتُم إلَی اللهِ مِنَ الأموالِ و الأولادِ التماسَ القُربة إلیهِ فی ارتفاعِ دَرَجة عِندهُ أو غُفرانِ سیِّئَة أحصَتها کَتَبَتُهُ و حَفِظَتها رُسُلُهُ، لَکانَ قَلیلًا فیما أرجُو لَکُم مِن ثَوابِهِ و أتَخَوَّفُ عَلیکُم مِن ألیمِ عِقابهِ! و بِاللهِ لَوِ انماثَت قُلوبُکمُ انمِیاثًا و سالَت عُیُونُکُم مِن رَغبَةٍ إلَیهِ و رَهبَةٍ مِنهُ دَمًا ثُمَّ عُمِّرتُم فی الدُنیا ما کانَتِ الدّنیا باقِیَة، ما جَزَت أعمالُکُم! و لَو لَم تُبقُوا شَیئًا مِن جُهدِکُم لِنِعَمِهِ العِظامِ عَلَیکُم و هُداهُ إیّاکُم إلَی الإیمانِ، ما کُنتُم لِتَستَحِقُّوا أبَدَ الدَّهرِ! ما الدَّهرُ قائِمٌ بِأعمالِکُم جَنّتَهُ و لا رَحمتَهُ؛ و لَکن بِرَحمَتِهِ تُرحَمونَ و بِهُداهُ تَهتَدونَ و بِهِما إلیٰ جَنّتِهِ تَصیرونَ. جَعَلَنا اللهُ و إیّاکُم [بِرَحمتِهِ‌] مِن التّائِبینَ و العابِدینَ!“ ـ الخ.

   «امیرالمؤمنین علیه السّلام در ضمن خطبۀ عید قربان فرمودند: قسم به خدا اگر بنالید چون نالۀ مصیبت دیدۀ سرگردان و همچون دعای مردم برای رفع گرفتاری و نگرانی، خدا را بخوانید و صدای خود را با تضرّع و ابتهال چون فرد ناامید از دنیا و متوجّه به سوی خدا بلند کنید و از اموال و اولاد خود در راه خدا بگذرید برای تقرّب به سوی او و صعود به درجات قرب، یا بخشش گناهی از گناهان که ثبت‌کنندگانِ او آن را ثبت کرده و فرستادگانِ او آن را حفظ نموده‌اند، تمام اینها نسبت به امیدی که به اعطای ثوابی از جانب پروردگار و یا ترس از عقاب و مجازات او برای شما دارم، بسیار کم و ناقابل خواهد بود.

   و سوگند به خدا اگر دل‌های شما ذوب شود و از چشمان شما برای تقرّب به او و یا خوف از او خون ببارد و عمر دنیا را داشته باشید، اعمال شما کافی نخواهد بود.

   و اگر از هیچ کوششی برای سپاس از نعمت‌های عظیم پروردگار بر شما و هدایت او شما را به سوی ایمان فرو گذار نباشید، ابداً استحقاق این نعمت و هدایت را نخواهید داشت. این‌چنین نیست که روزگار در برابر این اعمال، بهشت و رحمت خدا را به شما ارزانی دارد، ولیکن به واسطۀ رحمت خدا مورد رحمت قرار خواهید گرفت و به هدایتِ او هدایت خواهید یافت و به‌واسطۀ آن دو به سوی بهشت رهسپار خواهید شد. خداوند، ما و شما را از زمرۀ توبه‌کنندگان و عبادت‌کنندگان قرار دهد!». (مترجم)] [↑](#footnote-ref-4)
5. فرازی از دعای ابوحمزۀ ثمالی. [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی، ج ٢، ص ٤٤٥:

   «عن أبی‌عبدِالله علیه السّلام قالَ: قال امیرُالمؤمنین علیه السّلام فی قولِ اللهِ عزّوجلّ ﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ﴾:\*

   ”لَیسَ مِن التِواءِ عِرقٍ و لا نَکبَة حَجَرٍ و لا عَثرةِ قَدمٍ و لا خَدشِ عودٍ إلّا بِذنبٍ، و لَما یعفو الله أکثرُ؛ فمَن عجَّل اللهُ عقوبةَ ذنبِه فی الدّنیا، فإنَّ اللهَ عزّوجلّ أجلُّ و أکرمُ و أعظمُ مِن أن یعودَ فی عقوبتهِ فی الآخرةِ“». ترجمه:

   «امیرالمؤمنین علیه السّلام راجع به قول خداوند عزّوجلّ: ﴿هر مصیبتی که بر شما وارد می‌گردد به خاطر عملی است که خودتان مرتکب شده‌اید، و خداوند از بسیاری از آنها گذشت و اغماض می‌نماید.﴾ فرمود:

   ”هیچ پیچیدن رگ، و سنگ خوردن، و لغزش قدم، و خراش با چوبی نیست مگر به‌خاطر گناهی که انسان مرتکب شده است. و آنچه خداوند می‌بخشد بیشتر است. و هر کسی که خداوند عقوبتش را در دنیا تعجیل نموده باشد، خداوند عزّوجلّ جلیل‌تر و کریم‌تر و بزرگ‌تر از آن است که در آخرت نیز او را عقوبت نماید.“»

   \* سوره شوری (٤٢) آیه ٣٠. [↑](#footnote-ref-6)
7. معانی الأخبار، ص ٢١:

   «عن جابرِ بنِ یزیدَ الجُعفی، عن أبی‌جعفرٍ محمّدِ بن علیٍّ الباقرِ علیهما السّلام، قال: سألتُه عَن معنیٰ ”لا حولَ و لا قُوّةَ إلّا باللهِ“، فقالَ:

   ”مَعناهُ: لا حولَ لنا عَن مَعصیةِ اللهِ إلّا بِعونِ اللهِ، و لا قُوّةَ لَنا علیٰ طاعةِ اللهِ إلّا بِتوفیقِ اللهِ عزّوجلَ.“»

   ترجمه: «جابر بن یزید جعفی می‌گوید: از امام باقر علیه السّلام راجع به معنای لا حَولَ و لا قوّةَ إلّا باللهِ سؤال نمودم، ایشان فرمود:

   ”ما توان کناره‌گیری و دوری‌کردن از معصیت خداوند را نداریم جز با عنایت و کمک خدا، و قدرت بر اطاعت و فرمان‌برداری خداوند را نداریم مگر با توفیق خداوند عزّوجلّ.“» [↑](#footnote-ref-7)
8. خ ل: باز چین. [↑](#footnote-ref-8)
9. دیوان حافظ، غزل ٧. [↑](#footnote-ref-9)
10. کلّیات اشعار و آثار شیخ بهائی، ص ١٥. [↑](#footnote-ref-10)
11. الکافی، ج ٢، ص ١٧٣:

    «امام صادق علیه السّلام فرمودند: ”کانَ أبوجعفرٍ علیه السّلام یَقولُ:

    عَظِّموا أصحابَکُم و وَقِّروهُم و لا یَتَجَهَّم بَعضُکُم بَعضًا و لا تَضارّوا و لا تَحاسَدوا؛ و إیّاکُم و البُخلَ! کونوا عِبادَ اللهِ المُخلِصینَ.“»

    ”پیوسته امام أبوجعفر باقر علیه السّلام می‌گفت: «دوستان و یاران خود را بزرگ شمارید و به آنها احترام بگذارید، و با اخلاق زشت و رویِ ترش یکدیگر را ملاقات نکنید، و به هم‌دیگر زیان نزنید، و از حسد ورزیدن به یکدیگر دوری کنید، و از بخل بپرهیزید؛ از بندگان مخلِص باشید!»“ (محقّق) [↑](#footnote-ref-11)
12. دیوان حافظ، غزل ٤٣١. [↑](#footnote-ref-12)
13. انوار الملکوت، ج ١، ص ١٠٢، تعلیقۀ ٢:

    «این جمله روایت نیست، و در هیچ‌یک از کتب شیعه و سنّت به‌عنوان روایت دیده نشده است، و فقط آخوند ملاّ محمّدکاظم خراسانی در باب صحیح‌وأعمّ از کفایة الأُصول در ردیف آیۀ قرآن: ﴿ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ ﴾\* و روایت: «عَمودُ الدّینِ» و «الصَّومُ جُنَّةٌ مِنَ النّارِ» ذکر می‌کند، و ظاهرش عنوان روایت است و البتّه اشتباه است. و اخیراً دیدم که مرحوم صدرالمتألّهین در تفسیر سورۀ جمعه، ص ٢٢٥ از طبع حروفی، این روایت را به رسول الله صلّی الله علیه و آله إسناد داده است، و نیز در تفسیر سورۀ أعلیٰ، ص ٣٥٧ بدون إسناد به رسول الله ذکر کرده است. [و در مستدرک سفینة البحار، ج ٦، ص ٣٤٣، به نقل از علاّمۀ مجلسی در کتاب بیان الاعتقادات آورده است‌.]»

    \* سوره عنکبوت (٢٩) آیۀ ٤٥. [↑](#footnote-ref-13)
14. الأمالی، شیخ صدوق، ص ٣٦٩: «و حقُّ الصّلاةِ أن تَعلَمَ أنّها وفادةٌ إلی الله عزّوجلّ.» [↑](#footnote-ref-14)
15. مکارم الأخلاق، ص ٤١٩: «و حقُّ الصّلاةِ أن تَعلَمَ أنّها مِرقاةٌ إلی الله عزّوجلّ.» [↑](#footnote-ref-15)
16. مفردات الفاظ قرآن، ص ٦٦٣:

    «قیل لمَن یُسَرُّ به: ”قُرَّةُ عینٍ“. قال: ﴿قُرَّتُ عَيۡنٖ لِّي وَلَكَ﴾، \* و قوله ﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّـٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ﴾. \*\* قیل: ”أصله مِن القُرَّ، أی: البرد؛ فَقَرَّت عَینُه.“ و قیل: ”معناه: بَرَدَت فَصَحَّت.“»

    \* سوره قصص (٢٨) آیه ٩.

    \*\* سوره فرقان (٢٥) آیه ٧٤. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره فرقان (٢٥) آیه٧٠. [↑](#footnote-ref-17)
18. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون «تبدیل گناهان به حسنات» رجوع شود به انوار الملکوت، ج ١، ص ١٥٩ ـ ١٦٥؛ معاد شناسی، ج ٨، ص ٣٤٥. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره مائده (٥) آیه ٦٤. [↑](#footnote-ref-19)
20. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ١٠، ص ٣٨٩. [↑](#footnote-ref-20)
21. اشاره به سوره بقره (٢) آیه ٨٠ که می‌فرماید: ﴿وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗ قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَهِ عَهۡدٗا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَهُ عَهۡدَهُۥٓ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾؛

    معاد شناسی، ج ١٠، ص ٣٠٧: «و (یهودیان) چنین می‌گویند که: ”هیچ‌گاه آتش ما را مَس نمی‌کند مگر چند روز معدود و اندکی!“ بگو: آیا شما بر این گفتارتان عهد و میثاقی از خدا گرفته‌اید، تا آنکه خداوند خُلف‌وعده نکند و شما را در آتش، مگر زمان مختصری نسوزاند؟! و یا آنکه بدون علم و درایت، بر خدا نسبت دروغ می‌دهید؟!» [↑](#footnote-ref-21)
22. جهت اطّلاع از «ادلّه ابطال ادّعای یهود» رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ٥، ص ٢٥٤. [↑](#footnote-ref-22)
23. مجمع البحرین، ج ٥، ص ٢٣٦:

    «المَلَقُ (محرَّکةً): الوُدُّ و اللُّطفُ، و أن یُعطِیَ فی اللّسانِ ما لَیسَ فی القلبِ؛ و الفِعلُ کفَرِحَ. و قد یُطلَقُ المَلَقُ و التَّمَلُّقُ علَی التودُّدِ و التلطُّفِ و الخُضوعِ الّتی یُطابِقُ فیها الجِنانُ اللّسانَ... و تَمَلَّقَ إلیهِ تَمَلُّقًا و تَملاقًا: أی تَوَدَّدَ إلیهِ و تَلَطَّف لَهُ... و رجلٌ مَلِقٌ: یُعطی بِلسانِهِ ما لَیسَ فی قلبِهِ.» [↑](#footnote-ref-23)
24. الکافی، ج ٢، ص ٥٤٥:

    «صفوان جمّال روایت می‌کند: «من هنگام نماز خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که پیش از تکبیرةالإحرام، روبه‌روی قبله ایستاد و گفت: ”اللهمّ لا تُؤیِسنِی مِن رَوحِکَ و لا تُقَنِّطنِی مِن رَحمتِکَ و لا تُؤمِنِّی مَکرَکَ، فإنَّهُ ﴿فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ﴾؛ \* خداوندا، مرا از مهر و محبّت خویش مأیوس مساز، و از رحمت خود ناامید مکن، و از مکر و کیفر خویش آسوده‌خاطر مکن؛ زیرا ﴿از مکر خدا ایمن نیستند، مگر طایفۀ زیان‌کاران!﴾“»

    صفوان گوید: «من عرض کردم: جانم به قربانت! من این دعا را از هیچ‌کس پیش از شما نشنیدم!

    حضرت فرمودند: ”إنّ مِن أکبَرِ الکَبائِرِ عندَ اللهِ الیأسَ مِن رَوحِ اللهِ و القُنوطَ مِن رَحمةِ اللهِ و الأمنَ مِن مَکرِ اللهِ؛ به‌درستی‌که از بزرگترین گناهان کبیره نزد خداوند متعال، یأس از مهر و محبّت خدا، و ناامیدی از رحمت خدا، و آسودگی خاطر از کیفر و مکر خداوند است.“»

    \* سوره اعراف (٧) آیه ٩٩. [↑](#footnote-ref-24)